



Analysis of the Speech Acts in the Sermons of Imam Hasan al-Mujtaba (AS) in Response to the Fallacies of Opponents, Based on Searle's Theory



Doi:10.22067/jall.2026.92974.1533

Zeynab Rahimi Moghadam 

PhD student of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,
Kashan University, Kashan, Iran

Abbas Eghbali¹ 

Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kashan university, Kashan, Iran

Ruhollah Saiadynejad 

Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,
Kashan university, Kashan, Iran

Received: 13 May 2025 | Received in Revised form: 29 November 2025 | Accepted: 19 January 2026

Abstract

The application of Searle's theory of speech acts constitutes one of the fields of study in the linguistics of literary texts. This theory describes and analyzes the types of acts, namely assertive, directive, commissive, expressive, and declarative, within a purposeful text. Through its application, one can discern the linguistic techniques speakers use in their discourse. In this context, this study aims to analyze the paradigm of "good argument" within the sermons of Imam Hasan al-Mujtaba (AS), utilizing Searle's model and a descriptive-analytical method, with the objective of identifying a valuable specimen of Arabic literary heritage, elucidating the connection between linguistics and Islamic studies, and achieving a deeper comprehension of his communicative patterns in refuting the fallacies of opponents such as Mu'awiyah and his companions. Among the findings of this research is that the opponents of Imam Hasan (AS) used various fallacies such as red herring, one-sided assessment, insult, complex question, trapping, enticement, irrelevant reasons, and falsehood to derive conclusions from invalid premises affirming their beliefs regarding opposition to the Divine Word and the superiority of the Imams (AS) concerning the issue of caliphate. It has been demonstrated that the Imam (AS), by employing speech acts, responded to the intellectual slips and invalid arguments of his opponents. Overall, the high frequency of assertive acts indicates Imam al-Mujtaba's (AS) approach of adopting an advisory strategy when dealing with adversaries. The directive and expressive acts, with lower frequency than assertive acts, reflect approaches of challenge and expediency, respectively, in refuting fallacies. Furthermore, the low frequency of commissive acts proves that in discourses that can be reliably referenced and trusted through the authority of revealed speech, committing to the occurrence of a truth holds no significant place. Since declarative acts entail the announcement of a new status, they find no place in the disputes of the Imam (AS). This indicates the discourse strategy of the best dispute used by the Imam (AS) in his encounters with opponents.

Keywords: speech act, Searle, sermon, fallacy, Imam Hasan al-Mujtaba (AS)

1- Corresponding author. Email: Aeghbaly@kashanu.ac.ir

زبان و ادبیات عربی، دوره هجدهم، شماره ۱ (پیاپی ۴۴) بهار ۱۴۰۵، صص: ۲۳-۱

واکاوی کنش‌های گفتاری خطابه‌های امام حسن مجتبی (ع) در پاسخ به مغالطه‌های مخالفان بر اساس نظریه سرل



(پژوهشی)



زینب رحیمی مقدم  (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)
عباس اقبالی ^۱  (استاد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)
روح الله صیادی نژاد  (دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

Doi:10.22067/jall.2026.92974.1533

چکیده

کاربست نظریه کنش‌های گفتاری سرل، یکی از عرصه‌های مطالعه زبان‌شناسی متون ادبی است. در این نظریه انواع کنش‌ها؛ یعنی اظهاری، ترغیبی، تعهدی، عاطفی و اعلامی در یک متن هدفمند، توصیف و تحلیل و با استفاده از آن دانسته می‌شود صاحبان سخن از چه فنون زبان‌شناسی در کلام خود بهره می‌برند. در این مجال به قصد شناسایی یکی از نمونه‌های ارزشمند میراث ادبیات عربی و شناخت پیوند میان زبان‌شناسی و مطالعات اسلامی و درک بهتر الگوهای ارتباطی امام حسن مجتبی (ع) در پاسخ به مغالطه‌های مخالفان (معاویه، اصحاب وی و...)، واکاوی جدال نیک در خطابه‌های ایشان براساس الگوی سرل و با روش توصیفی-تحلیلی مطرح نظر است. از جمله نتایج این پژوهش آن است که مخالفان امام حسن (ع) انواع مغالطه‌ها از قبیل پارازیت، ارزیابی یک‌طرفه، توهین، سؤال مرکب، تله‌گذاری، تطمیع، دلیل نامربوط و دروغ را به کار می‌بردند تا با مقدمات نامعتبر صدق عقاید خویش پیرامون مقابله با کلام الهی و برتری ائمه (ع) در مسئله‌ی خلافت را نتیجه بگیرند و معلوم گشته که امام (ع) با کاربست کنش‌های گفتاری، لغزش‌های فکری و استدلال‌های نامعتبر مخالفان را پاسخ می‌دهد. در مجموع بسامد بالای کنش‌های اظهاری از رویکرد امام مجتبی (ع) به راهبرد نصیحت در برابر معاندان حکایت می‌کند و کنش‌های ترغیبی و عاطفی با بسامد کمتر نسبت به کنش‌گفت‌های اظهاری به ترتیب رویکرد تحدی و مصلحتی در رد مغالطه‌ها را بازتاب می‌دهد. همچنین بسامد اندک کنش‌های تعهدی اثبات می‌کند در گفتمان‌هایی که با کلام وحی قابل استناد و وثوق است، متعهد شدن به وقوع حقیقت جایگاهی ندارد و از آنجا که کنش‌های اعلامی، اعلان وضعیت جدید را در پی دارد؛ در مجادله‌های حضرت جایگاهی ندارد که این امر از راهبرد گفتمان جدال احسن امام (ع) در مواجهه با مخالفان حکایت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: کنش گفتاری، سرل، خطابه، مغالطه، امام حسن مجتبی (ع)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۹

۱- رایانامه نویسنده مسئول: Aeghbaly@kashanu.ac.ir

۱. مقدمه

«تحلیل گفتمان»^۱ یا «سخن‌کاوی» رویکردی با هدف تجزیه‌ی زبان گفتاری و نوشتاری است که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی کاربرد و جایگاهی ویژه دارد. «با کوشش‌های زبان‌شناسی نقش‌گرا زبان با محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیوند خورد و اولین سنگ‌بنای «زبان‌شناسی اجتماعی»^۲ و «جامعه‌شناسی زبان»^۳ نهاده شد و آنگاه که این کوشش نظری با تأملات نظری پیشینیان و نیز نظریه «جان سرل»^۴ (۱۹۳۲م)، در باب نظریه «کنش زبانی»^۵ و نیز آرای «آستین»^۶ (۱۹۶۰م) و «گرایس»^۷ (۱۹۸۸م)، در هم ادغام شد، «کاربردشناسی»^۸ به وجود آمد» (آقا گل زاده، ۱۳۸۵: ۸۷). نظریه کنش گفتاری که زیر مجموعه کاربردشناسی متن است به هدف شناخت مفاهیم پنهان متن نگرشی در باب کاربرد و مقصود زبان است که در بافت ارائه می‌شود.

با توجه به آنچه بیان شد، متون دینی صدر اسلام از جمله انواع متونی است که به دلیل اهمیت تاریخی، سیاسی و اسلامی شایسته تحلیل در چارچوب نظریه کنش گفتاری است؛ از این‌رو نگارندگان این پژوهش با استناد نظریه کنش‌های گفتاری سرل، تحلیل پاره‌گفتارهایی از سخنان امام حسن مجتبی (ع) که در نمود کنش گفتاری وی در برابر مغالطه‌های مخالفان نمود دارد را مد نظر قرار می‌دهند؛ و از آنجا که در طول تاریخ تفکر شیعه مناظرات و گفتگوهای فراوانی بین ائمه اطهار (ع)، با مخالفان اتفاق افتاده و استدلال‌هایی که مخالفان آگاهانه، ناآگاهانه و یا با انگیزه‌های خاص برای اثبات دیدگاهشان در پیش می‌گرفتند باعث شده به ورطه مغالطه بیفتند؛ از این‌رو به جرأت می‌توان اذعان کرد «شناسایی انواع مغالطات در داشتن تفکر صحیح، لازم و ضروری می‌نماید» (نبویان، ۱۳۸۵: ۱۰۹)؛ از این‌رو پژوهش حاضر به غایت ضروری و با اهمیت است و بر آنیم پرسش‌های زیر دنبال شود:

۱.۱. پرسش‌ها

۱. چه ارتباطی بین مغالطه و کنش‌های گفتاری وجود دارد؟
۲. رویکرد امام حسن (ع) در کنش‌های گفتاری نسبت به مغالطه‌ها چگونه است؟
۳. در خطابه‌های مورد بررسی، مغالطه‌ها بازتاب دهنده کنش گفتاری هستند؟

۲.۱. فرضیه‌ها

۱. از آنجا که کنش‌های گفتاری ویژگی فعل مضمون سخن را در بردارند؛ می‌توانند اسباب به وجود آمدن استدلال شوند؛ از این‌رو به نظر می‌رسد کنش‌های گفتاری یکی از راهبردی‌ترین امور برای نقض مغالطه باشد.
۲. این چنین به نظر می‌رسد که امام مجتبی (ع) در کنش‌های گفتاری نسبت به مغالطه‌ها رویکرد ارشادی دارند.
۳. به وجود آمدن مغالطه در بافت‌های موقعیتی مختلف، بازتاب دهنده کنش‌های گفتاری مختلف صاحب کلام در نقض مغالطه است.

۳.۱. پیشینه پژوهش

در زمینه کنش‌های گفتاری در متون دینی، آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است؛ قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۸۹) در کتاب «معناشناسی شناختی قرآن» چگونگی ارتباط خداوند با انسان‌ها را از طریق کنش‌های گفتاری مختلف اثبات کرده است.

الفاروقی، عبدالله (۲۰۱۰) در مقاله «کنش‌های گفتاری در خطبه‌های پیامبر اسلام» به بررسی ابعاد کاربردشناسی سخنان پیامبر (ص) پرداخته و نشان داده که چگونه ایشان از کنش‌های مختلف گفتاری برای ارشاد مخاطبان استفاده می‌کرده است.

پاکتچی، احمد و همکاران (۱۳۹۲) در مقاله «تحلیل کنش گفتاری در خطبه فدکیه» با بررسی انواع کنش‌های گفتاری در کلام حضرت فاطمه (س) چگونگی انتقال پیام‌های سیاسی ایشان را از طریق کنش‌های گفتاری اثبات کرده است. میرباباپور، سید مصطفی (۱۳۹۲) در مقاله «مغالطات مخالفان در مواجهه با معصومین (ع)» به بررسی برخی از مغالطات مانند: رها نکردن پیش فرض، بستن راه استدلال، تمثیل، تجسم، دروغ و... پرداخته و اثبات برخورد آموزنده معصومین (ع) با مغالطه از نتایج این پژوهش می‌باشد.

الحسن، محمد (۲۰۱۴) در کتاب «تحلیل گفتمان در سنت اسلامی» بررسی نظریه‌های زبان‌شناختی غربی و کاربرد آنها در تحلیل متون دینی را مد نظر قرار داده است که برش‌هایی از نگارش خویش را به نظریه کنش‌های گفتاری اختصاص داده است.

نورسیده، علی اکبر و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «کاربست نظریه کنش‌های گفتار درگفتمان خداشناسی امام رضا (ع)» نشان می‌دهد که امام رضا (ع) در زمینه‌ی خداشناسی به کاربست واژگان و پاره‌گفتارها و شرایط مخاطب عنایت داشته که این مهم جهت دهی به کارگفت‌ها را نمایان ساخته است.

مجاهدزاده، محمد و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله «کنش‌های گفتاری امام خمینی (ره) در خصوص مسئله فلسطین» اثبات کرده پاره‌گفتارهای مورد بررسی در کلام امام خمینی بر اساس نظریه کنش گفتار القاگر نارضایتی امام خمینی از وضعیت کنونی فلسطین و ترغیب مخاطب برای تغییر شرایط موجود است.

باقری دولت آبادی، علی (۱۴۰۴) در مقاله «تحلیل کنش‌های گفتاری آیت‌الله خامنه‌ای پس از عملیات طوفان الأقصى براساس نظریه جان سرل» به این نتیجه دست یافته که متکلم با اتخاذ پنج طبقه‌ی کنش‌گفت‌های نظریه‌ی سرل در صدد آگاه کردن مخاطبان پیرامون وضعیت غزه و حمایت از فلسطین است.

مروری بر پژوهش‌های ارزنده پیشین نشان می‌دهد که تحقیقی مستقل درباره کنش‌های گفتاری امام حسن مجتبی (ع) صورت نگرفته است؛ از این رو در پژوهش حاضر نمود این پدیده زبانی - ادبی در جدال‌های أحسن امام (ع) پیرامون موضوعات چالش‌برانگیز خلافت و صلح با معاویه به استناد آن دسته از سخنان ایشان که در کتاب‌های «بحارالانوار»، «صحیفه الحسن» و «المناقب آل أبي طالب» بازتاب یافته است براساس الگوی جان سرل بررسی، توصیف و تحلیل می‌شود.

۲. مبانی نظری

۱.۲. خطابه

خطابه در لغت، اسم مصدر از فعل «خَطَبَ» و به معنی سخنرانی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۶۱)؛ مثلاً گفته می‌شود: «خَطَبَ الْخَاطِبُ عَلَى الْمُنْبَرِ» (همان: ۳۶۱)؛ از این رو می‌توان معنای لغوی خطابه را ایراد سخن در مقابل افراد دانست.

۲.۲. کنش‌های گفتاری

نظریه گفتار کنش با همت دو فیلسوف بزرگ؛ یعنی «آستین» و «سرل» سامان گرفت. اصل نظر این است که منظور اصلی زبان آدمی انجام کار است؛ یعنی عبارت‌های گفتاری مایه انجام افعال می‌شوند. در نظر آستین رفتار گفتاری انسان دارای سه سطح متفاوت کنش بیانی، کنش تأثیری و کنش منظوری است و تنها کنش منظوری مربوط به قصد گوینده است (سرل، ۱۹۶۹: ۳۳). سرل با تقسیم نظریه کنش گفتاری به پنج قسمت ترغیبی-ارشادی، اظهاری-تصریحی، عاطفی-احساسی، تعهدی-وعده‌ای، اعلامی این نظریه را ادامه داد. این پنج کنش، که به نام «پنج‌گانه سرل» شناخته می‌شود، برترین طبقه‌بندی در مبحث کنش‌های گفتاری شناخته شده است؛ زیرا در آنها یک پاره‌گفتار می‌تواند تنوع کنش‌ها را در برداشته باشد.

۱.۲.۲. کنش اظهاری^۹ به توصیف و تصدیق واقعیت با اذعان به باور گوینده می‌پردازد (یول، ۱۳۸۵: ۷۴).

۲.۲.۲. کنش ترغیبی^{۱۰} که به آن کنش دستوری نیز می‌گویند، بیانگر درخواست‌های گوینده و شامل دستورهای ایجابی و سلبی متکلم است. گوینده با اتخاذ آن سعی می‌کند جهان واقعی را از طریق مخاطب با کلمات خویش متناسب گرداند.

۳.۲.۲. کنش تعهدی^{۱۱} این گروه از کنش‌ها دربردارنده وعده‌ها و تعهدها می‌باشد و متکلم با به کارگیری کنش تعهدی تضمین می‌کند که کلمات را با واقعیت متناسب سازد.

۴.۲.۲. کنش عاطفی^{۱۲} بازتاب دهنده مشاعر و خبرگی‌های متکلم از دنیای واقعی است که با کلمات متناسب با آن احساس نشان داده می‌دهد.

۵.۲.۲. کنش اعلامی^{۱۳} کنش‌های گفتاری که بیان آنها به تغییر اوضاع دنیای خارج بینجامد (همان، ۷۴-۷۵). در این کنش کلمات جهان خارج را تغییر می‌دهد.

با تأمل در گفتار امام حسن (ع) به نمونه‌هایی از کنش‌های گفتاری پی می‌بریم که برای ارشاد عامه مردم استفاده شده است. به عنوان نمونه روزی مردی از شام ایشان را دید و شروع به دشنام به آن حضرت کرد. امام مجتبی (ع) بدون آن که جواب بدگویی‌های او را بدهند، فرمودند: «فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: لَعَلَّكَ شُبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَلَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ... وَإِنْ كُنْتَ جَائِعاً أَشْبَعْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ عُرْيَاناً كَسَوْنَاكَ... وَإِنْ كُنْتَ طَرِيداً أَوْيْنَاكَ وَ... فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَكُنْتَ ضَيْفَنَا إِلَى وَفْتٍ اِزْتَحَالِكَ كَانَ أَعُوذَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعاً رَحْباً... وَمَالاً كَبِيراً» (آشوب، ۱۳۹۷، ج ۴: ۱۹). (ترجمه) «بر او سلام کرد و فرمود: شاید من را اشتباه گرفته‌ای، اگر می‌خواهی که ما از تو راضی باشیم رضایت خواهیم داد، اگر از ما چیزی بخواهی به تو خواهیم بخشید... و اگر گرسنه باشی سیرت خواهیم نمود و اگر لباس نداشته باشی لباست خواهیم داد... و اگر آواره

باشی تو را پناه خواهیم داد و... اگر بار و اثاث خود را برداری و به منزل ما بیایی و تا زمان برگشت به وطن میهمان ما باشی برایت بسیار خوب است. چون امکان فراهم کردن رفاه مهمان را داریم».

امام (ع) با کاربرد کلمه «سلام» که بار معنایی مثبت و بازتاب دهنده احساسات نیک است، با کنشی عاطفی کوشیده است از فاصله خود و مرد شامی کاسته و باعث پر رنگتر شدن روابط گردد و در ادامه با پاره‌گفت «لَعَلَّكَ شُبُهَتْ» که دارای ساختار خبری، ولی در سیاق جمله، معنای اسلوب انشایی به جمله می‌دهد (عکاشه، ۲۰۱۶: ۵۷) با دعوت مخاطب به آرامش در بعد کنش ترغیبی قرار می‌گیرد. پاره گفته بعدی حضرت «فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ» با کنش تعهدی که با ساختار لو شرطیه و افعال ماضی ایجاد شده، به آینده نظر دارد (السیوطی، ۱۹۷۴، ج ۲: ۲۷۴) که اگر در آینده درخواستی از امام (ع) شود، خویشان را ملزم به اجابت می‌داند. و با عبارت «كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا... وَمَالًا كَبِيرًا» با کنشی اظهار سخنان خویش را تأیید می‌کند که چون حضرت امکان فراهم کردن رفاه مهمان را دارد، نزد ایشان ماندن برای مرد شامی بهتر است. هدف امام مجتبی (ع) از این کنش‌های گفتاری تغییر نگرش عامه مردم درباره اهل بیت (ع) و هدایت و ارشاد مخاطبان در آن بازه تاریخ است که بازتاب این کنش گفتاری امام (ع) در سخنان مرد شامی که گفت: «أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ... كُنْتُ أَنْتَ وَأَبُوكَ أَبْعَصُ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَالْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ» (آشوب، ۱۳۹۷، ج ۴: ۱۹) (ترجمه) «شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی... از میان تمام خلق خدا، تا به حال تو و پدرت را بیش از همه کس دشمن داشتم، ولی اکنون تو را از همه مردم بیشتر دوست دارم...». نمایان گشته است.

اما بخشی از کنش‌های گفتاری امام (ع) برای نقض کردن مغالطه‌هایی است که مخالفان و اصحاب معاویه داشته‌اند و شایان واکاوی و تحلیل است که در ادامه به تحلیل این موارد می‌پردازیم.

۳.۲. مغالطه

مغالطه در لغت به معنای غیر قابل اعتماد بودن و استدلال فریبنده است که به‌عنوان یکی از صناعات پنجگانه، در علم منطق، جایگاه و اهمیت والایی نزد منطقیان، همچون فارابی و ابن‌سینا داشته است.

ابن‌سینا دایره مصادیق مغالطه را به استدلال محدود کرده (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳۱۳) و خواجه نصیرالدین طوسی در اساس الاقتباس تعریف کلی‌تری از مغالطه ارائه کرده است و هر گونه اعتقاد باطلی را که شخص آن را یقینی می‌پندارد، از مصادیق مغالطه پنداشته است (انوار، ۱۳۷۵: ۳۷۳). «قیاسی مرکب از وهمیات یا مشبهات» (صلیبیا، ۱۳۹۳: ۳۹۲) محدودترین تعریفی است که می‌توان از مغالطه ارائه داد.

علی اصغر خندان در کتاب «مغالطات» با نگاهی تازه به مباحث مغالطه، مغالطه‌هایی که در بردارنده تفکر ذهنیت‌گرا، استانداردهای باورپذیری و همچنین خطا در ساختار هستند (خندان، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۳) را از تقسیم‌بندی‌های اصلی مغالطه می‌داند.

از آنجا که مغالطه به معنای خطای اندیشه است، این خطا باعث به وجود آمدن رفتار زبانی نابه‌هنجار می‌شود؛ «با روش‌هایی که موجب حجیت سخن است، می‌توانیم پرده از روی مغالطه‌ها برداریم و به رمز اشتباه‌کاری مغالطه‌کاران پی ببریم» (خوانساری، ۱۳۸۳: ۵۵). از این‌رو کنش‌های گفتاری یکی از راهبردی‌ترین امور برای بستن راه نفوذ خطاهای فکری و مقاومت در مقابل حمله به باورداشت‌های اساسی، شناسایی و تحلیل مغالطه در حوزه متون دینی قرار دارد. چنانکه در

سخنانی که از امام حسن (ع) به جا مانده است افشای مغالطه افرادی که این رویکرد را دارند، با کنش گفتاری حضرت نمایان می‌گردد.

۳. تحلیل مغالطه‌ها و کنش‌های گفتاری

میراث کهن عربی نشان می‌دهد که معاویه و یاران وی در استدلال‌های خویش انواع مغالطه‌ها را به کار می‌بستند و امام مجتبی (ع) با کنش‌های گفتاری خویش به نقد و رد این مغالطه‌ها می‌پرداخت؛ مغالطه‌هایی که در ذیل به توصیف و تحلیل آنها می‌پردازیم.

۱.۳. مغالطه پارازیت^{۱۴}

در مقام نقد اگر شخصی در فرایند ایراد سخن خللی ایجاد کند، به طوری که سخن گوینده به مخاطب نرسد و یا نامفهوم و با حالت غیر طبیعی به مخاطب برسد، مغالطه پارازیت اتفاق افتاده است (خندان، ۱۳۸۸: ۱۸۵). یکی از زمینه‌های بارز ارتکاب مغالطه پارازیت، در برابر سخنان و پیام‌های دینی و معنوی است. در صدر اسلام کفار و مشرکان برای مقابله با سخنان الهی بهترین راه را در این می‌دیدند که با مغالطه‌های پارازیت اساساً نگذارند کلام الهی به گوش مردم برسد تا به زعم خود از تأثیر آن مصون بمانند (همان: ۱۸۶). برای مثال روزی امام (ع) در حالیکه مردم و رؤسای اهل شام، جمع شده بودند، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، أَنَا ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، أَنَا ابْنُ مَنْ جُعِلَتْ لَهُ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، أَنَا ابْنُ السَّرَّاجِ الْمُنِيرِ، أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، أَنَا ابْنُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ» (المجلسي، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۱۲۱). (ترجمه) «ای مردم! من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند، زمین را برایش پاک و سجده‌گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و بیم رسان، پسر آخرین پیامبران هستم.» معاویه سخنان امام (ع) را قطع کرد و گفت: «يَا حَسَنُ! عَلَيْكَ بِصِفَةِ الرُّطْبِ» (همان: ۱۲۱-۱۲۲). (ترجمه) «ای حسن! از این سخنان ما را واگذار و از ویژگی‌های رطب برای ما سخن بگو.» قصد معاویه از این مغالطه پارازیتی آن بود که تأثیر منفی بر گوینده داشته و انگیزه ادامه سخن را از او سلب و نیز تأثیر سخن و پیام را بر مخاطب به حداقل برساند.

حضرت در مواجهه با چنین پارازیتی با منطق و شکیبایی به پاسخ درخور اقدام کرد و فرمود: «الرَّيْحُ تُلْقَحُهُ وَالْحَرُّ يُنْضِجُهُ وَاللَّيْلُ يُبْرِدُهُ وَيُطَيِّبُهُ عَلَى رَغَمِ أَنْفِكَ يَا مُعَاوِيَةَ» (همان: ۱۲۲). (ترجمه) «خرما، به وسیله باد بارور می‌شود و گرمای خورشید آن را رسیده می‌سازد و خنکی شب آن را خوشبو و تازه‌اش می‌کند، علیرغم ناخشنودی تو ای معاویه!» آنگاه به سخن اول خود بازگشت و فرمود: «أَنَا ابْنُ الْمُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ، أَنَا ابْنُ الشَّفِيعِ الْمُطَاعِ» (همان: ۱۲۲). (ترجمه) «من پسر کسی هستم که خواسته‌اش به درگاه خدا پذیرفته می‌شود، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می‌گیرد.»

از آنجا که انتخاب اسلوب کلام متناسب با حال مخاطب است (المیدانی، ۱۹۹۶، ج ۱: ۱۳۰) پاسخ کوتاه امام (ع) در شرح واژه رطب متناسب با حال مخاطب و موقعیت سخن است؛ چرا که توصیف‌های کوتاه انتقال پیام را آسانتر و باعث می‌شود تا مخاطب جملات یا مفهوم قبلی را تا فراموش نکرده به اصل مطلب برگردد و رشته کلام گسسته نگردد. بدینگونه

امام (ع) با استفاده از قالب وصف‌های کوتاه که بازتاب‌دهنده‌ی کنش اظهاری است، بهترین فرم، در واکنش به مغالطه پارازیت را ارائه داد.

پرواضح است که قصد حضرت از توصیف خرما و منادا قرار دادن معاویه و این ارتباط کلامی فقط رد و بدل نمودن جمله‌ها نبود؛ بلکه با توصیف مراحل رشد میوه درخت خرما، در واقع فعلی ترغیبی را انجام داد، توضیح با جملات اسمیه کوتاه کنش مستقیم لفظی است که از ظاهر کلام برمی‌آید و البته کنش غیر مستقیم و هدف اصلی حضرت امر به سکوت کردن معاویه است و «کار بست اسلوب ندا و تعیین مخاطب و هشدار به وی» (عکاشه، ۲۰۱۶: ۶۸) کنشی ترغیبی است. به دیگر بیان: امام (ع) به معاویه هشدار می‌دهد که انحصار کلام در دست من است و با این کنش معاویه را به سکوت فرا می‌خواند. آنگاه به سخن اول خود بازگشت و فرمود: «أَنَا ابْنُ الْمُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ...». حضرت در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و برای بار دوم با مغالطه پارازیت سخن امام (ع) را قطع کرد و گفت: «أَمَا إِنَّكَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِالْخِلَافَةِ وَلَسْتَ هُنَاكَ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۱۲۲). (ترجمه) «ای حسن! آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی». امام (ع) با بردباری در مقابل این مغالطه فرمود: «أَمَّا الْخِلَافَةُ فَلِمَنْ عَمِلَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ، لَيْسَتْ الْخِلَافَةُ لِمَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَعَطَّلَ السُّنَّةَ» (همان: ۱۲۲). (ترجمه) «خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند و به اطاعت الهی گردن نهد و کسی که ستم می‌کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، خلیفه نمی‌باشد.» حضرت با پاره‌گفتار مذکور در چارچوب کنش اظهاری به توصیف ویژگی‌های خلیفه می‌پردازد و باور دارد که خود به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) عمل می‌کند و بنا بر حق، خویش را خلیفه می‌داند. بدین ترتیب از واقعیت‌های موجود خبر می‌دهد که از اهداف کار بست کنش اظهاری است. و در پاره‌گفت خبری «لَيْسَتْ الْخِلَافَةُ لِمَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَعَطَّلَ السُّنَّةَ» با اتخاذ «اسم موصول مبهم (من)» و آوردن صله سعی دارد این ابهام را به صورت تدریجی رفع نماید» (اقبالی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۷). به دیگر سخن: عدم تصریح به نام معاویه با استعاره تهکمی و ویژگی‌های معاویه همچون مخالفت با کتاب خدا و عمل نکردن به سنت را ذکر کرده و کنش عاطفی هجو معاویه را نمایان کرده است.

در مناظرات امام (ع) با مخالفان و رقیبان خویش دو نمونه از مغالطه‌ی پارازیت یافت شد. ورود گفتار با کنش اظهاری برهانی و توصیفی در قالب جملات کوتاه که هدف از آن تمرکز ذهن مخاطب به موضوع اصلی خطبه در چارچوب کنش ترغیبی و کم‌اهمیت جلوه دادن سخنان معاویه همسو با گفت‌کنش عاطفی، بازتاب‌دهنده‌ی شیوه‌ی جدال آحسنی^{۱۵} است که حضرت برای غلبه بر پارازیت حریف به کار می‌بندد.

۲.۳. مغالطه ارزیابی یک طرفه

در مغالطه ارزیابی یک طرفه اگر کسی در مقام بحث و جدل و یا در مقام مشورت و یا در مقام معرفی چیزی، تنها به نکات مثبت و یا منفی آن اشاره کند؛ یعنی اگر بخواهد از آن چیز دفاع کند به ذکر مزایا و محاسن آن بپردازد و اگر در صدد رد آن است، عیوب و نقائص آن را برشمارد (خندان، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

یکی از عبارت‌های شاخص در مغالطه مذکور، مباحثه امام حسن (ع) و معاویه است: معاویه در برابر امام (ع) بر خود بالید و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ يَا حَسَنُ! لِأَنَّ النَّاسَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ وَلَمْ يُجْمِعُوا عَلَيْكَ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۱۰۴) (ترجمه) «ای حسن! از تو بهترم...؛ زیرا مردم زمامداری من را پذیرفتند و تو را کنار زدند» و با مغالطه برشمردن محاسن

چنان وانمود کرد که گویا وی هیچ صفت ناپسندی ندارد و اجتماع مردم در اطراف وی تأیید محاسن و برتری معاویه است. امام (ع) در پاسخ به این مغالطه فرمودند: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَشَرٍّ مَا عَلَوْتَ يَا بَنَ آكِلَةِ الْكُبَادِ! الْمُجْتَمِعُونَ عَلَيْكَ رَجُلَانِ بَيْنَ مُطِيعٍ وَمُكْرِهِ فَالطَّائِعُ لَكَ عَاصٍ لِلَّهِ وَالْمُكْرَهُ مَعْدُورٌ بِكِتَابِ اللَّهِ وَحَاشَ لَهُ أَنْ أَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ فَلَا خَيْرَ فَيْكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَرَأَنِي مِنَ الرَّذَائِلِ كَمَا بَرَأَكَ مِنَ الْفَضَائِلِ» (همان: ۱۰۴). (ترجمه) «هیاهات هیاهات ای پسر هند جگرخوار! از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت تو را پذیرفته‌اند دو گروه‌اند؛ یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده و آنکه اجبار گردیده بنابر کتاب خدا معذور است و من هرگز نمی‌گویم که من از تو بهترم؛ چرا که در تو خیری وجود ندارد و لکن همچنانکه خداوند من را از پستی‌ها دور ساخت تو را هم از فضیلت‌ها بر کنار نمود.»

کلمه‌ی «هَيْهَاتَ» در مورد استبعاد به کار می‌رود، و تکرار آن مبالغه را می‌رساند (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱۵: ۳۲). منظور از این کلمه، ورود گفتار به کنش افعالی استبعاد و مرحله بعد از آن؛ یعنی برانگیختن ذهن مخاطب به سوی آنچه پرهیز دارد، انجام می‌شود. گوینده مسلم دانسته که برتری معاویه بسیار دور و این حالت را در ادعای خود اظهار و در ادامه خود را قابل قیاس با معاویه نمی‌داند و «با کلمه‌ی حاشا خود را منزّه از آن می‌داند» (عباس، ۱۳۸۳: ۳۳۵).

متکلم الفاظی مانند «هَيْهَاتَ» و «حَاشَ» که دارای اسلوب‌های حماسی و تأثیری بیشتر در اندیشه عمومی است (عکاشه، ۲۰۰۵: ۱۰۸) را برمی‌گزیند، در نتیجه ادعای متکلم در برتری خود بر معاویه و تأکید آن با تعبیر «حاشا» و صدق‌انگاری آن با قابل قیاس نبودن خود و معاویه گزاره‌ای است که واقعیت بیرونی دارد و برای برجسته‌سازی خود به کار رفته و از نوع کنش اظهاری است. علاوه بر این امام (ع) معاویه را با عنوان «يَا بَنَ آكِلَةِ الْكُبَادِ» خطاب می‌کند. از آنجا که «هدف اصلی کاربردشناسی، معنای تحت‌اللفظی زبان نیست؛ بلکه بررسی فعل و عملی است که سخنگویان زبان می‌خواهند با زبان انجام دهند و منظور خود را مشخص نمایند» (کوک، ۱۳۸۸: ۵۸). از این‌رو هدف حضرت از آوردن منادا صرفاً استفاده از یک ساخت نحوی و معنای تحت‌اللفظی نبوده؛ بلکه معانی ثانوی آن؛ یعنی پایین آوردن منزلت مخاطب، بسیار مهم‌تر بوده است. با نگاه تحقیرآمیز و هجوگونه‌ای که حضرت به معاویه دارد بدون شک، استفاده از حرف ندای دور «یا» و منادای طعنه‌آمیز، نشانه‌ی انزجار حضرت از مخاطب و گفتگوی مستقیم و بی‌پرده با وی و این رفتار نمایانگر کنش عاطفی است.

نمونه دیگر از مغالطه ارزیابی یک طرفه در پاره‌گفته‌های معاویه در مناظره با امام مجتبی (ع) برای اثبات ویژگی‌های مثبت و نیکوکار بودن خویش است که از مغالطه سود جسته و می‌گوید: «مَا فِي قُرَيْشٍ رَجُلٌ إِلَّا وَلَنَا عِنْدَهُ نِعَمٌ مُجَلَّلَةٌ وَبِدٌ جَمِيلَةٌ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۱۲۲). (ترجمه) «حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت‌ها و بخشندگی‌های ما بهره‌مند نباشد.» معاویه در چارچوب امنی که برای خود ساخته، خویش را آنگونه که می‌خواهد توصیف می‌کند تا باعث فریب مخاطبان شود.

امام (ع) در شناسایی و نقض این مغالطه فرمودند: «بَلِي مَنْ تَعَزَّزَتْ بِهِ بَعْدَ الدَّلَّةِ وَتَكَثَّرَتْ بِهِ بَعْدَ الْقِلَّةِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: «مَنْ أَوْلَيْكَ يَا حَسَنُ؟» قَالَ: «مَنْ يُلْهِيكَ عَنْ مَعْرِفَتِهِ» (همان: ۱۲۲). (ترجمه) «آری، کسانی که پس از خواری به وسیله آنها عزت یافتی و کمی خود را به فراوانی رسانیدی. معاویه گفت: «ای حسن! آنان کیانند؟» فرمود: «کسی که نمی‌خواهی او (امام حسن (ع)) را بشناسی.»

امام حسن (ع) بهره مند شدن همه مردم توسط معاویه را از محاسن وی نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که با غصب خلافت و به دست گرفتن قدرت مردم را بهره مند ساخته است. واژه‌ی «بَلی» اختصاص به تصدیق سخنان معاویه به شیوه‌ی طعنه‌آمیز و در چارچوب کنش عاطفی، در شناسایی مغالطه معاویه نقش دارد. در ادامه حضرت با استفاده از اسم موصول «مَنْ» و عدم تصریح اسم مخاطب و صله موصول جمله‌ای با زیرساخت خبری ایجاد کرده و در مورد کسانی که معاویه به وسیله آنها به برتری رسیده خبر داده؛ اما به چالش کشیدن ذهن معاویه را قصد کرده و این تحدی دارای کنش ترغیبی است. شاخص‌های اسم موصول عام «مَنْ» و مرجع ضمیر «ه» که خود امام (ع) است میدان مبارزه‌ای ایجاد کرده که باید مغالط در آن با واقعیت روبرو گشته و بکوشد از آن عبور کند و این عمل ترغیبی، زمینه‌ی شناسایی مغالطه (ویژگی‌های منفی معاویه) برای مخاطبان را فراهم می‌کند و مغالطه نقض می‌گردد. حضرت در دو مصداق مغالطه‌ی ارزیابی یک‌طرفه با کنش گفتاری اظهاری، واقعیت برتری خویش را همسو با کنش عاطفی هجو مخاطب بیان می‌کند و تحدی طلبی معاویه را در حیطه کنش گفت ترغیبی طلب می‌کند که این اسلوب انباشتگی کنش گفت‌ها، ضمن نقض مغالطه‌ی یک‌طرفه، رویکرد آگاه ساختن مخاطبان از کارشکنی‌های معاویه را به دنبال دارد.

۳.۳. مغالطه توهین

این مغالطه زمانی اتفاق می‌افتد که شخص در مقام نقد سخن دیگری با ناسزا گفتن درباره شخصیت گوینده سعی کند چهره‌ی او را مخدوش و منفور جلوه دهد و از این امر، باطل بودن استدلالش را نتیجه بگیرد (خندان، ۱۳۸۸: ۲۰۰). نمونه‌ای از مغالطه توهین، مناظره‌ی آن حضرت با عمرو بن عاص است. قبل از اینکه امام حسن (ع) سخنان خویش را آغاز کند عمرو بن عاص سعی کرد که با توهین به امام (ع) شخصیت او را منفور جلوه داده و سپس مناظره را ابطال نماید؛ بنابراین گفت: «قَدْ جَاءَكُمُ الْإِفَّةُ الْعَيْبِيُّ الَّذِي كَانَ بَيْنَ لَحْيَيْهِ عَقْلُهُ» (قیومی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۱۶). (ترجمه) «نادان و ناتوانی که عقلش بین ریش‌هایش می‌باشد نزد شما آمد.»

حضرت پاسخ داد: «يَا مُعَاوِيَةُ! لَا يَزَالُ عِنْدَكَ عَبْدٌ رَاتِعًا فِي لُحُومِ النَّاسِ، إِمَّا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتَ لَيَكُونَنَّ بَيْنَنَا مَا تَتَّفَاقُمُ فِيهِ الْأُمُورُ وَتَحَرَّجُ مِنْهُ الصُّدُورُ» (همان: ۳۱۸). (ترجمه) «ای معاویه! همواره نزد تو بندگان در گوشت مردم فرو می‌برند، به خدا قسم اگر بخواهم، کاری می‌کنم که ناگواری‌هایی شدید برایت پیش آید و نفس‌هایتان به تنگی گراید.» سپس این اشعار را خواند:

أَتَأْمُرُ يَا مُعَاوِيَةُ! عَبْدٌ سَهُمٌ	بِشْتَمِي وَالْمَلَأَ مِنَّا شُهُودٌ
إِذَا أَخَذْتُ مَجَالِسَهَا قُرَيْشٌ	فَقَدْ عَلِمْتُ قُرَيْشٌ مَا تُرِيدُ
أَأَنْتَ تَظَلُّ تَشْتَمُنِي سَفَاهَا	لِصَنَعِنِ مَا يَزُولُ وَمَا يَبِيدُ
فَهَلْ لَكَ مِنْ أَبِي كَأَبِي	بِهِ مَنْ قَدْ تَسَامَى أَوْ تَكِيدُ
وَلَا جَدَّ كَجَدِّي يَا ابْنَ حَرْبٍ	رَسُولُ اللَّهِ أَنْ ذَكَرَ الْجُدُودِ

(همان: ۳۲۰)

(ترجمه) «ای معاویه! آیا عبد سهم را فرمان می دهی که من را در حضور مردم ناسزا بگوید/ هنگامیکه قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آنها چه منظوری دارند؟/ تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی یا کینه ای که همیشه از ما به دل داری؟ / آیا تو هم به مانند من پدري داری که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی؟/ ای پسر حرب! تو جدی مانند جد من نداری که فرستاده ی خدا است؛ اگر بخواهی جداها را بیاد آوری.»

متکلم در ابتدا برای دفاع از خود و نقض مغالطه به هجو عمرو بن عاص می پردازد و پرواضح است که هجو در بعد کنش گفتاری عاطفی باعث برانگیختن ذهن مخاطبان به سوی مقصود متکلم، همچنین داعی تغییر نگرش آنها و شناسایی مغالطه می شود. از آن روی که مغالطه ی توهین نمایانگر احساسات گوینده است در زمره ی کنش عاطفی قرار می گیرد و امام (ع) برای نقض مغالطه نیز با اتخاذ کنش عاطفی هجو، انزجار خویش را نسبت به معاویه و اصحابش با تعبیر «يَا مُعَاوِيَةُ! لَا يَزَالُ عِنْدَكَ عَبْدٌ رَاتِعًا فِي لُحُومِ النَّاسِ» ابراز می نماید. از آنجا که امام حسن (ع) از رهبران بزرگ دینی است، کنش های عاطفی ایشان نه از روی برانگیخته شدن احساسات بلکه انگیزه های سیاسی مثل مصلحت دین و مردم را در بر دارد. سپس با عبارت «إِنَّمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتَ لَيَكُونَنَّ بَيْنَنَا مَا تَتَّفَقُمْ فِيهِ الْأُمُورُ» با اسلوب سوگند متعهد می شود که می تواند باعث ناگواری های فراوان برای معاویه و اصحابش شود. کنش گفتاری این تعهد انذار به مغالط و بازداشتن آنها از مغالطه توهین است که کنش ترغیبی را نمایان می سازد.

همچنین در صدد اقرار گرفتن از معاویه، با اسلوب استفهام ذهن وی را به چالش می کشد «أَتَأْمُرُ... أَأَنْتَ تَطْلُ...» اگر حضرت در این عبارت، بدون استفهام، گفته بود: (معاویه یاران خویش را برمی انگیزد که به ما توهین کنند) آنگاه این جمله ی خبریه احتمال صدق و کذب داشت؛ ولی سخن خویش را به گونه ی استفهام آورده و آن را خبر محتمل تردید قرار نداده و به صورت حقیقتی که همه می دانند و می پذیرند، عرضه داشته است. کنش ترغیبی استفهام گزینه قوی برای وادار کردن مخاطب به فکر کردن و تعاملی است که باعث نقض مغالطه می شود، چرا که مغالط با این کنش با حقیقت روبرو شده و از پاسخ دادن صحیح در مانده، در نتیجه مغالطه اش برملا می گردد.

در ادامه با عبارت استفهامی «فَهَلْ لَكَ مِنْ أَبٍ...»، «وَلَا جَدَّ كَجَدِّي» بار دیگر اندیشه ی معاویه را به چالش می کشد. ظاهر گفتار استفهامی در زمره کنش ترغیبی قرار می گیرد؛ اما قصد امام (ع) از این استفهام نشان دادن برتری و مدح خاندان خویش است که در چارچوب کنش عاطفی قرار می گیرد. تمجید از خاندان از طریق بعد عاطفی باعث برانگیختن ذهن مخاطب و تمرکز وی به سمت واقعیت می شود و در نتیجه موجب بطلان مغالطه و شکل گیری مفاهمه می گردد.

نمونه ای دیگر از مغالطه توهین، عمروعاص به امام حسن (ع) می گوید: «ثُمَّ أَنْتَ يَا حَسَنُ! تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِأَنَّكَ كَائِنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسَ عِنْدَكَ عَقْلٌ ذَلِكَ وَلَا رَأْيُهُ فَكَيْفَ وَقَدْ سَلِبَتْهُ وَتُرِكَتْ أَحْمَقَ فِي قُرَيْشٍ» (المجلسي، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۷۲). (ترجمه) «تو ای حسن! خودت را عهده دار خلافت می دانی، عقل و درایت آن را نداری و چگونه خود را عهده دار خلافت می دانی در حالی که این مقام از تو سلب شده و تو نادان قریش قلمداد شدی؟» جنبه ی مغالطی جمله فوق این است که عمروعاص علت اصلی قبول نکردن خلافت (مانند حفظ دین، مصالح عمومی و...) از جانب حضرت را نادیده و انگیزه ی دیگری را مطرح می کند که هیچ ارتباط منطقی با صحت استدلال او ندارد. وی با عبارات توهین آمیز مذکور به نقد شخصیت حضرت می پردازد تا راهی برای بررسی اصل سخن عمرو بن عاص؛ یعنی موضوع خلافت امام مجتبی (ع) باقی نماند. و در پی آن است که چهره امام (ع) را مخدوش و امکان یک قضاوت صحیح و منطقی درباره برعهده نگرفتن خلافت

از جانب امام مجتبی (ع) را از بین ببرد. عمرو بن عاص معتقد است که اگر حضرت خلافت را برعهده نگرفته، درایت و فهم خلافت را نداشته است. البته این گزاره از آن روی که ممکن است دلایل دیگری برای عدم پذیرش خلافت وجود داشته باشد، باطل است.

با توجه به اینکه امام (ع) نیازی نمی‌دیدند به همه بی‌احترامی‌های اصحاب معاویه پاسخ دهند ولی بافت موقعیتی وضعیت جامعه اسلامی در شرایطی قرار داشت که ممکن بود مغالطات مخالفان، حقانیت ائمه (ع) را زیر سؤال ببرد؛ از این‌رو پاسخ به این مغالطه از اهمیت زیادی برخوردار می‌شد تا موقعیت اهل بیت (ع) بیش از این مورد حمله قرار نگیرد؛ از این‌رو حضرت مفصلاً درباره حق خلافت برای ائمه (ع) سخن می‌گوید و برای اثبات مدعای خود استنادهایی از حدیث منزلت، حدیث ثقلین، حدیث سفینه و... می‌آورد و به حقانیت و درایت خود درباره‌ی خلافت تاکید و با کنش اظهاری اثبات می‌کند که توهین عمرو بن عاص مغالطه‌ای از روی غرض‌ورزی است.

امام (ع) ابتدا با استناد به حدیث منزلت فرمودند: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ تَوَلَّاهُ فَقَدْ تَوَلَّى اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا فَقَدْ تَوَلَّاهُ» (همان: ۷۵). (ترجمه) «پیامبر (ص) فرمود: «تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی؛ همانگونه که هارون نسبت به موسی (ع) چنین بود، آنگاه دست‌های علی (ع) را گرفت و فرمود: «ای مردم! هرکه من را دوست دارد خداوند را دوست داشته و هر که علی را دوست بدارد من را دوست داشته است.» «مَنْزِلَةُ» برگرفته از واژه «نُزُول» و به معنای فرود آمدن و از بالا به پایین قرار گرفتن (زمخشری، ۱۹۷۹: ۴۷۰) و در اصطلاح جای کسی قرار گرفتن است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۶۵۹)؛ بنابراین مفهوم حدیث منزلت این است که علی (ع) جای پیامبر (ص) قرار گرفته؛ یعنی هر منصبی که برای پیامبر بوده به علی (ع) اعطا شده مگر آن منصب که در حدیث نفی شده و آن نبوت است. بار مضمون در پاره‌گفت، اظهار و شرح خلافت برای ائمه (ع) است. به عبارت دیگر امام مجتبی (ع) با استناد به حدیث منزلت، در قالب یک کنش گفتاری اظهاری، جایگاه خلافت اهل بیت (ع) را با واقعیت منطبق ساخته و همان را به زبان جاری ساخته و به تصویر می‌کشد که نقض مغالطه عمرو بن عاص را در پی دارد. عبارت زیر نشانه کنش اظهاری آن حضرت است:

«أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ اجْتَمَعَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ! هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَعِزَّتِي، اَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ وَانْصُرْهُمْ عَلَى مَنْ عَادَاهُمْ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۷۵-۷۶). (ترجمه) «شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که پیامبر (ص) در هنگام وفات در حالیکه خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: «خداوند! اینان خاندان و اهل بیت من هستند، خداوند! دوست دارانشان را دوست داشته و بر دشمنانشان، یاریشان کن.»

همچنین سوگند دادن با تعبیر «أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ! أَتَعْلَمُونَ» دارای کنش تعهدی است، آوردن اسلوب قسم همسو با اسلوب استفهام در بعد کنش ترغیبی از مخاطبان خویش درباره سخن نبی (ص) «اللَّهُمَّ! هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَعِزَّتِي...» اقرار می‌گیرد. به دیگر بیان: کنش ترغیبی استفهام گزینه‌ی قوی‌تری برای نقض مغالطه است چون با وادار کردن مخاطب به فکر کردن و رسیدن به پاسخ باعث می‌شود مخاطب درگیر تعاملی شود که از ورطه مغالطه خارج گردد.

گوینده با استناد به نص ثقلین، واقعیت‌ها را درباره خلافت و دانش ائمه (ع) بیان، همچنین این حدیث، امامت و خلافت امام (ع) را نیز اثبات می‌کند؛ زیرا مفاد آن جدایی‌ناپذیری اهل بیت (ع) از قرآن است و اگر در برهه‌ای از زمان چنین فردی از اهل بیت (ع) وجود نداشته باشد در گفتار رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین خلل راه خواهد یافت. بنابر

آنچه گذشت کنش های گفتاری، نقض مغالطه عمرو بن عاص را به دنبال دارد.

در ادامه، امام (ع) با استناد به حدیث سفینه «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (همان: ۷۶) (ترجمه) «مثل اهل بیتم در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می شود»، کنش اظهاری خویش را مستند می سازد و با کار بست تشبیه، بیان می کند که پیروی از اهل بیت (ع) واجب و رها ساختن آنها موجب گمراهی و تباهی است. بدین جهت، این حدیث شریف از دلایل روشن بر وجود کنش اظهاری است که بار دیگر مغالطه توهین عمرو بن عاص که عدم درایت اهل بیت (ع) را در بر دارد، افشا می کند. بنابراین آنچه گذشت کنش های گفتاری اظهاری با قابلیت استدلال های برهانی، نقض دو مغالطه توهین عمرو بن عاص را به دنبال دارد. همچنین کنش گفت های انذار به مغالط و بازداشتن وی از مغالطه توهین، کنش ترغیبی را نمایان و از آنجا که قدرت نمایی حضرت برای نفوذ مثبت در بین مخاطبان را در بر دارد در حیطه کنش عاطفی نیز گنجانده می شود. در مجموع سه کنش گفت «اظهاری»، «عاطفی» و «ترغیبی» کلام امام حسن (ع) در ذیل بخش مغالطه توهین مورد بررسی قرار گرفت که نشان داد، نقض مغالطه ها از سوی رهبری بزرگ، ارشاد و انذار و سوق دادن به مسیر مستقیم را در بر دارد.

۴.۳. مغالطه سؤال مرکب

مغالطه «سؤال مرکب» را می توان همان مغالطه ای دانست که قداما از آن تعبیر به «جمع مسائل در مسئله واحد» می کردند. سؤال مرکب در مقابل سؤال واحد مطرح می شود؛ مثلاً از کسی می پرسیم آیا این کتاب را خوانده ای؟ و او ممکن است پاسخ مثبت یا منفی به سؤال ما بدهد. در ادامه اگر سؤالی به آن بیفزاییم و بگوییم که چرا هنوز این کتاب را نخوانده ای؟ در واقع با یک پیش داوری سؤال کرده ایم و به عبارت دیگر، دو سؤال را در یک سؤال گنجانده ایم» (خندان، ۱۳۸۸: ۲۲۴).

به عنوان نمونه، درباره علت صلح امام (ع) و واگذاری خلافت به معاویه از سوی عامه مردم، سؤال های متعددی از ایشان پرسیده می شد. از جمله سالم بن ابی جعد نقل کرده است: یکی از ما نزد حسن بن علی (ع) رفت و گفت: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَذَلَّتْ رِقَابُنَا؟ وَجَعَلْنَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ عَبِيداً؟ مَا بَقِيَ [مَعَكَ] رَجُلٌ فَقَالَ: «مِمَّ ذَاكَ؟» قُلْتُ: «بِتَسْلُمِيكَ الْأَمْرِ لِهَذَا الطَّاعِيَةِ» (المجلسي، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۱۴۷). (ترجمه) «ای فرزند رسول خدا! آیا ما را خوار کردی؟ و برده ساختی؟ دیگر کسی با تو نیست. امام (ع) فرمود: «چرا؟» گفتم: «به خاطر سپردن خلافت به این طاغوت (معاویه)» در این پاره گفتار ابن ابی جعد با ذکر چندین سؤال، مغالطه سؤال مرکب آفریده است.

امام (ع) در پاسخ فرمود: «وَاللَّهِ! مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا إِنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَاراً وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي... وَلَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَبَلَوْتُهُمْ وَلَا يَصْلُحُ لِي مِنْهُمْ مَا كَانَ فَاسِداً، إِنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَأَذَمَّةَ فِي قَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ إِنَّهُمْ لَمُخْتَلِفُونَ» (همان: ۱۴۷). (ترجمه) «سوگند به خدا! حکومت را به او نسپردم مگر آنکه یارانی نیافتم و اگر یاورانی داشتم، شب و روزم را با او می جنگیدم... ولی من کوفیان را شناختم و آزمودم، فاسدانشان شایسته ی من نیستند و آنان وفا ندارند و در سخن و کار خود بی تعهدند و نیز دوچهره اند.»

حضرت در پاسخ به مغالطه ابن ابی جعد ابتدا پاسخ منفی یا مثبت نمی دهد تا پیش فرض ضمنی سؤال مخاطب مورد تأیید قرار نگیرد؛ بلکه با اسلوب استفهام و عبارت «مِمَّ ذَاكَ؟» که دارای کنش ترغیبی است از مغالط درخواست توضیح می کند تا از پاسخ وی بتواند نکات زیادی را درباره سپردن خلافت به معاویه استنباط کند. ابن ابی جعد سپردن خلافت به

طاغوت را علت خوار شدن خویش و مردم می‌داند. امام (ع) در پاسخ به این ادعا از اسلوب سوگند که در زمره کنش‌های تعهدی است استفاده می‌کند. در واقع آن حضرت با این سوگند، متعهد به امری خاص نیست؛ بلکه ادعای مطرح شده «خوار شدن و برده شدن مردم به علت سپردن خلافت به معاویه» به چالش کشیده می‌شود و ایشان برای تأیید کلام خویش «عدم تسلیم خلافت به معاویه» از اسلوب سوگند که دارای کنش اظهاری است مدد می‌جوید. همچنین در ادامه از استدلال‌های «إِنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا» در چارچوب کنش اظهاری تصریح می‌کند علت سپردن خلافت به معاویه نبودن یاران و همراهان است. در نتیجه مغالطه‌ی ابن ابی جعد با کنش ترغیبی استفهام همسو با کنش اظهاری استدلالی نقض می‌گردد و در ادامه با پاره‌گفتار «إِنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَ...» (عدم اعتماد به قول کوفیان) به هجو مردم کوفه پرداخته که ظاهر سخن حضرت بر کنش عاطفی هجو دلالت دارد ولی در واقع مفهوم سخن ایشان توضیحی برای بیشتر روشن شدن علت اصلی واگذار کردن خلافت به معاویه است، به دیگر بیان: خود مردم هستند که باعث خوار شدن خویش شده‌اند و این نوع بیان در زمره کنش اظهاری قرار می‌گیرد که رد مغالطه ابن ابی جعد را به دنبال دارد.

نمونه دیگر از مغالطه سؤال مرکب، روایتی است که صدوق از ابوسعید عقیصا نقل می‌کند: «قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لِمَ دَاهَنْتَ مُعَاوِيَةَ وَصَالِحَتَهُ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَقَّ لَكَ دُونَهُ وَأَنَّ مُعَاوِيَةَ ضَالٌّ بَاغٌ؟» (همان: ۱-۲). (ترجمه) «به حسن بن علی بن ابی‌طاب (ع) عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چرا با معاویه سازش و صلح کردی، با اینکه می‌دانستی حق با توست نه او و معاویه گمراه و ستمگر است؟»

امام (ع) پاسخ داد: «يَا أَبَا سَعِيدٍ! أَلَسْتَ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَإِمَامًا عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي؟» قُلْتُ: «بَلَى»، قَالَ: «أَلَسْتَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِي وَلَاخِي: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا؟» قُلْتُ: «بَلَى»، قَالَ: «فَأَنَا إِذَنْ إِمَامٌ لَوْ قُمْتُ وَأَنَا إِمَامٌ إِذَا قَعَدْتُ... يَا أَبَا سَعِيدٍ! إِذَا كُنْتَ إِمَامًا مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ أَنْ يُسَفَّهُ رَأْيِي فِيمَا أَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةِ أَوْ مُحَارَبَةٍ» (همان: ۲). (ترجمه) «ای ابا سعید! آیا من حجت خدای سبحان و پس از پدرم امام بر خلق خدا نیستم؟ گفتم: «آری»، فرمود: «آیا من همان نیستم که رسول خدا (ص) در حق من و برادرم فرمود: «حسن و حسین دو امامند چه قیام کنند و چه بنشینند؟» گفتم: «آری»، فرمود: «پس من امامم، خواه قیام کنم و یا بنشینم ... اباسعید! اگر من از سوی خدای سبحان امام هستم، نباید نظرم را (در صلح یا جنگ) سبک بشمارید، هرچند حکمت کارم روشن نباشد.»

در این مغالطه، ابوسعید این پیش‌داوری را کرده که امام (ع) حق خلافت را به شخص ستمگر بخشیده است. حضرت در واکنش به این مغالطه از اسلوب استفهام که در زمره کنش ترغیبی است مدد می‌جوید، استفهامی که دربردارنده استدلال‌های ضمنی همچون «أَلَسْتَ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَإِمَامًا عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي؟» و «أَلَسْتَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِي وَلَاخِي: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا؟» است و در صدد تصدیق و اعتراف مغالط به این نکته است که «حسن و حسین (ع) در هر شرایطی حجت خدا و امام بر مخلوقات هستند.» کنش ترغیبی استفهام باعث می‌شود کاربر مغالطه نتواند از اعتراف به مطلب مورد استفهام بگریزد و پاسخ‌های او به کنش ترغیبی استفهام می‌تواند به طور تدریجی ثابت‌کننده‌ی مطلب ضمنی مندرج در سؤال باشد. در ادامه با پاره‌گفتار «إِذَا كُنْتَ إِمَامًا مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ أَنْ يُسَفَّهُ رَأْيِي فِيمَا أَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةِ أَوْ مُحَارَبَةٍ»، در قالب کنش اظهاری اصل «امام بودن» را مورد تأکید قرار می‌دهد. و طبیعتاً کسی که امام است، به حکم وظیفه، تداوم نهضت ضد ارتجاعی را در نظر دارد و به تعبیر امام (ع) و رسول اکرم (ص) این وظیفه، گاه با قیام و گاه با قعود همراه است. بنابر آنچه در دو مصداق مغالطه‌ی سؤال مرکب بیان شد، می‌توان به این برآیند

رسید که حضرت با کنش‌های ترغیبی استفهام و به چالش کشیدن موضوع به عنوان راهبردی تمهیدی همسو با کنش اظهاری، طرحی دقیق پیرامون عمود سخن (ارشاد) ایجاد می‌کند که باعث پرهیز از پراکنده‌گویی و سخنان غیر منظم نیز می‌شود و نقض مغالطه را در پی دارد.

۵.۳. مغالطه تله‌گذاری

در این مغالطه صفت مثبت و ممدوحی به موافقان یک مدعا نسبت داده می‌شود تا به این ترتیب، مخاطب یا مخاطبان برای اینکه خود را مشمول آن صفت معرفی کنند آن مدعا را بپذیرند (خندان، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

برای نمونه حسن بصری به امام (ع) نامه نوشت: «فَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَمُ الْفُلْكَ الْجَارِيَةَ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ، مَنْ إِقْتَدَى بِكُمْ إِهْتَدَى وَنَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكُمْ هَلَكَ وَغَوِيَ وَإِنِّي كَتَبْتُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْحَيَرَةِ وَإِخْتِلَافِ الْأُمَّةِ فِي الْقَدْرِ، فَتَقْضِي إِلَيْنَا مَا أَفْضَاهُ اللَّهُ إِلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَأْخُذُ بِهِ» (المجلسي، ۱۴۰۳، ج ۱۰: ۱۳۶). (ترجمه) «شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت هستید و خداوند شما را کشتی‌های حرکت کننده در موجهای سهمگین قرار داد، هر که از شما پیروی کند هدایت یافته و نجات می‌یابد و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می‌شود و در زمان سرگردانی امت در مورد قضا و قدر به تو نامه می‌نویسم، آنچه خداوند به شما اهل بیت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آن را برگزینیم.»

مغالطه در این پاره‌گفتارها این است که بصری برای قبولاندن درخواست خود به امام حسن (ع) صفت‌های خوب و پسندیده را برای اهل بیت (ع) برمی‌شمارد و پیروان ائمه (ع) را هدایت یافته و تخلف‌کنندگان آنها را گمراه و سپس درخواست خود را مطرح می‌کند.

مغالطه تله‌گذاری فوق این است که اگر کسی برای امام (ع) صفات پسندیده زیادی بیاورد، حضرت درخواست وی را می‌پذیرد. حسن بصری برای امام (ع) صفات پسندیده‌ی زیادی ذکر می‌کند؛ بنابراین امام (ع) درخواست او را خواهد پذیرفت. تعمیم گزاره شرطی فوق در همه جا مصداق ندارد؛ از این‌رو گزاره اخیر نادرست است چون ممکن است شرایط قبول درخواست وجود نداشته باشد.

امام (ع) در جواب نامه فرمودند: «فَأَمَّا عِنْدَكَ وَعِنْدَ أَصْحَابِكَ فَلَوْ كُنَّا كَمَا ذَكَرْتُ مَا تَقَدَّمْتُمُونَا وَلَا اسْتَبَدَلْتُمْ بِنَا غَيْرَنَا وَلَعُمْرِي! لَقَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلَكُمْ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ: (أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ) (البقرة: ۶۱) هَذَا لِأَوْلِيَاكَ فِيمَا سَأَلْتُمْ وَلَكُمْ فِيمَا اسْتَبَدَلْتُمْ وَلَوْ لَا مَا أُرِيدُ مِنَ الْإِحْتِجَاجِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَصْحَابِكَ مَا كَتَبْتُ إِلَيْكَ بِشَيْءٍ... فَاتَّبِعْ مَا كَتَبْتُ إِلَيْكَ فِي الْقَدْرِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ حَمَلَ الْمَعَاصِيَ عَلَى اللَّهِ فَقَدْ فَجَرَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُطَاعُ بِإِكْرَاهٍ وَلَا يُعْصَى بِغَلَبَةٍ» (همان: ۱۳۷). (ترجمه) «اما ما همچنانکه گفתי در بین خدا و اولیانش اهل بیت هستیم؛ اما نزد تو و یارانت اگر ما همچنانکه گفתי، بودیم، بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی‌کردید. سوگند به جانم! مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می‌فرماید: «آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می‌کنید». این برای یارانت می‌باشد در آنچه سؤال کردید و تبدیلتان نیز برای خودتان. و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی‌نوشتیم، آنچه در مورد قضا و قدر برایت می‌نویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد

کافر شده است و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است. خداوند با اجبار اطاعت نشده و کسی که گناه می‌کند بر او غالب نگردیده است.»

در تحلیل پاره‌گفتارهای امام (ع) می‌توان گفت که ایشان با به کارگیری عبارت: «فَأَمَّا عِنْدَكَ وَعِنْدَ أَصْحَابِكَ فَلَوْ كُنَّا كَمَا ذَكَرْتُ مَا تَقَدَّمْتُمُونَا وَلَا إِسْتَبَدَلْتُمْ بِنَا غَيْرَنَا» به تکذیب ادعای بصری پرداخته که دارای کنش اظهاری است و با اسلوب شرطی غیر مستقیم دارنده‌ی «لَوْ» شرطیه که «حرف امتناع جواب برای امتناع شرط است» (السیوطی، ۱۹۷۴، ج ۲: ۲۸۰) در نظر دارد؛ از آنجا که شرط مورد نظر در گذشته از دیدگاه بصری و همراهانش محقق نشده بود (به عبارتی، آنان ما را شایسته نمی‌دانستند)؛ بنابراین مقدم داشتن کسی بر ما صورت نمی‌گرفت؛ اما وقتی شرط تحقق نیافت، عملاً افراد دیگری را بر ما ترجیح دادند. بار مضمون در سخن، تکذیب سخنان بصری و نقض مغالطه ایشان است. به عبارت دیگر امام (ع) با بیان این بافتار در کنش اظهاری ویژگی‌های مغالط و پیروانش را مطابق با واقعیت بر زبان جاری ساخته است و در ادامه با اسلوب قسم «لَعَمْرِي» و استناد قرآنی (أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ) (البقرة: ۶۱) سخنان خویش را تأیید و از واقعیت‌های موجود خبر می‌دهد که از اهداف بیان در کنش اظهاری است. همچنین پاسخ دادن نامه را مشروط به احتجاج وی و یارانش می‌داند: «وَلَوْ لَا مَا أُرِيدُ مِنَ الْإِحْتِجَاجِ عَلَيْكَ وَ...» این مشروط دانستن نشان از آن دارد که امام (ع) به خوبی از مغالطه بصری و یارانش آگاهی دارد و ارشاد مغالطه‌گر و پیروانش از جانب حضرت کارآمد نیست. ولی از آنجا که امام (ع) خود را مکلف به احتجاج در برابر مخاطب می‌داند به کنش گفتاری تعهدی که باعث نقض مغالطه است رو می‌آورد. در ادامه با کنش ترغیبی «فَاتَّبِعْ مَا كَتَبْتُ إِلَيْكَ» از بصری می‌خواهد که درباره‌ی قضا و قدر از او پیروی کند. در این پاره‌گفتارها امام (ع) در جایگاه فرادستی نسبت به مخاطب قرار دارد و بنا بر جایگاه اجتماعی خود از به کار بردن جمله‌های امری به مثابه اصلی‌ترین الگوی کنش ترغیبی، ابایی ندارد. ناگفته نماند که استخدام گزاره‌های امری براساس محتوای آن نه تنها کنش آمرانه بلکه از نوع کنش‌های نصیحت‌گرایانه نیز هست؛ چرا که امام (ع) در ادامه با آوردن جملات شرطیه و تکرار اسم شرط «مَنْ» «مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ يَخِرَّهٗ وَشَرُّهُ فَقَدْ كَفَرَ» که «در عمق ساختار خود دو اسلوب امر و نهی را دربردارد» (الشهری، ۲۰۰۴: ۳۶۳) قصد ندارد با اجبار عقیده خود را به مغالط تحمیل کند؛ بلکه می‌خواهد با توجه به این جنبه ارشادی که مانع از کافر شدن و به خطا رفتن وی است، رفتاری جدید تَوَام با انگیزه در وی ایجاد کند؛ بنابراین از اسلوب شرط که در جلب توجه و ترغیب بسیار مؤثر و مخاطب را برای رسیدن به نتیجه، ملزم به گوش دادن می‌کند، استفاده کرده است. به دیگر سخن: «گاهی برای یک کنش گفتاری دو یا چند فعل در نظر گرفته می‌شود» (طالبی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۸۵) که در پاره‌گفت‌های مذکور مجموع فعل‌های امر و ماضی منفی و ساده و.. بازتاب‌دهنده کنش ترغیبی هستند.

نمونه دیگر از مغالطه‌ی مورد بررسی در زمان شهادت امام علی (ع) است که مردم نزد حضرت آمده و گفتند: «أَنْتَ خَلِيفَةُ أَبِيكَ وَوَصِيُّهُ وَنَحْنُ السَّامِعُونَ الْمُطِيعُونَ لَكَ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ فَقَالَ (ع): كَذَبْتُمْ وَاللَّهِ! مَا وَفَيْتُمْ لِمَنْ كَانَ خَيْرًا مِنِّي فَكَيْفَ تَقُونَ لِي؟ وَكَيْفَ أَطْمَئِنُّ إِلَيْكُمْ وَلَا أَتَّقِي بِكُمْ؟» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۴۳). (ترجمه) «تو خلیفه و جانشینی پدرت می‌باشی و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنا نما. امام (ع) فرمود: «به خدا سوگند! دروغ گفتید و به کسی که از من بهتر بود وفا نکردید چگونه به من وفا می‌کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالیکه به شما اعتمادی ندارم؟»

نکته قابل تأمل در این مغالطه این است که مردم با نسبت دادن صفت خلیفه به حضرت در صدد تأیید درخواست خویش هستند. امام (ع) با عبارت «كَذَبْتُمْ» عقیده خویش را درباره صحت ادعای آنها بیان می‌کند و مدعای مردم را با

کنش اظهاری تکذیب و نظر خویش را درباره عدم اعتماد به مخاطبان با اسلوب قسم «وَاللَّهِ» در کنشی اظهاری تأیید می‌کند. در ادامه پاره‌گفت‌های ترغیبی استفهامی «فَكَيْفَ تَقُولَ لِي؟ وَكَيْفَ أَطْمَئِنُّ إِلَيْكُمْ؟» را ذکر کرده و وا داشتن مغالطان به تأمل کردن درباره درخواستشان را قصد می‌کند که این نوع کنش گفتاری ضمن تأیید سخنان حضرت مغالطه مخاطبان را نقض می‌کند. این اسلوب «استفهام انکاری که در بردارنده نفی است» (السیوطی، ۱۹۷۴، ج ۳: ۲۷۰) حقایقی همچون «عدم وفای به عهد و عدم اطمینان به مردم» را در قالب کنش گفتاری نمایان می‌کند. با تأمل در دو شاهد مثال واکاوی شده در این محور می‌توان اذعان کرد ورود گفتار به کنش اظهاری برهانی در تکذیب ادعای مخاطبان و مرحله‌ی بعد از آن؛ یعنی امر به تأمل در خواسته‌های مخاطبان و پیروی کردن از حضرت در زمره‌ی کنش گفت ترغیبی رویکردی ارشادی از جانب امام (ع) است که نقض مغالطه را نیز به دنبال دارد.

۶.۳. مغالطه تطمیع

مغالطه تطمیع از یک نظر، مانند مغالطه تهدید است با این اختلاف که در تهدید شخص به مخاطب خود می‌فهماند که اگر سخن من را نپذیری آسیب و زیانی به تو خواهد رسید و در تطمیع شخص به مخاطب می‌گوید که اگر سخن من را بپذیری منفعتی عاید تو خواهد شد (خندان، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

به عنوان نمونه پس از شهادت امام علی (ع)، امام حسن (ع) ابن ملجم را احضار کرد. وی به امام (ع) گفت: «إِنِّي عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنْ أَقْتُلَ عَلِيًّا وَمُعَاوِيَةَ أَوْ أَمُوتَ دُونَهُمَا فَإِنْ شِئْتَ خَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَلَكَ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَقْتُلَهُ وَإِنْ قَتَلْتَهُ وَبَقِيتُ لَا يَتَيْنَاكَ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۲: ۲۴۶). (ترجمه) «من (در مکه) سوگند یاد کردم که علی و معاویه را بکشم یا اینکه در راه این قصد، جان خود را فدا کنم. اگر می‌خواهی من را آزاد کن که با خدا عهد می‌کنم در هر صورت او را بکشم و یا نکشم؛ اما زنده بمانم، مجدد نزد تو بر گردم و دست به دست تو بگذارم تا من را بکشی».

در این پاره‌گفتار ابن ملجم با مغالطه تطمیع از امام (ع) می‌خواهد با پا بر روی حقیقت گذاشتن، ابن ملجم را آزاد گذاشته و در عوض به منفعتی همچون از میان برداشتن معاویه برسد. حضرت فرمود: «لَا وَاللَّهِ! حَتَّى تُعَايِنَ النَّارَ، ثُمَّ قَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ» (همان: ۲۴۶). (ترجمه) «به خدا سوگند! رهایت نمی‌کنم مگر آنکه آتش دوزخ را به چشم خود ببینی. پس ابن ملجم را کشت.»

در تفصیل مطالب می‌توان بیان نمود که ابن ملجم برای نجات جان خویش مغلطه کرده و پذیرش درخواست وی نشان از ضعف دولت امام مجتبی (ع) محسوب می‌شد. چرا که ابن ملجم چندین مرتبه «بیعت خود را با امام علی (ع) شکسته» (همان: ۱۹۲) پس چگونه ممکن است دوباره به عهد خود وفا کند. امام (ع) برای آنکه تصریح کند به عهد و پیمان قاتل اعتمادی نیست، با کنش تعهدی قسم، مغالطه تطمیع ابن ملجم را نقض و به خاطر بهای ناچیزی همچون از میان رفتن معاویه حقیقت را نادیده نگرفت و با کنش تعهدی و کاربرد شاخص سوگند «وَاللَّهِ» متعهد گشت که قاتل را رها نمی‌کند؛ اما در درون این تعهد به اجرای حق، مفاهیم ژرف سیاسی همچون راهنمایی مخاطبان (در زمینه‌ی پایبندی به حق در مقابل منافع خویش) و ارشاد نسل‌های بعد در همه‌ی دوران‌ها نهفته است که داعی قرار گرفتن کلام در طبقه‌ی کنش گفت ترغیبی سرل از خلال کنش تعهدی است. در مناظرات امام (ع) با مخالفان خویش یک نمونه از مغالطه‌ی تطمیع مورد واکاوی قرار گرفت که با کنش تعهدی و ترغیبی در قالب پاره‌گفتی کوتاه و بی‌اهمیت جلوه دادن سخنان ابن ملجم، همسو با گفت‌کنش

عاطفی، بازتاب‌دهنده‌ی اسلوبی است که حضرت برای غلبه بر تطمیع مغالط به کار می‌بندد.

۷.۳. مغالطه دلیل نامربوط

در برخورد و ارزیابی یک استدلال بهترین کار تفکیک و سپس بررسی رابطه میان ادله و مدعا با رابطه میان مقدمات و نتیجه استدلال است. گاهی به طور منطقی از ادله یا مقدمات استدلال چیزی استفاده می‌شود که در نتیجه نیز عیناً به همان مطلب اشاره شده که چنین استدلالی البته معتبر است؛ اما در غیر این صورت، با یک استدلال غیرمعتبر و مغالطه‌آمیز مواجه خواهیم بود (خندان، ۱۳۸۸: ۳۳۹). یکی از حالت‌های مغالطه دلیل نامربوط وقتی است که اصطلاحاً دلیل اخص از مدعاست؛ یعنی ادله ارائه شده در استدلال نمی‌تواند مدعای مورد نظر را به طور کامل اثبات و تنها مؤید بخشی از آن است (همان: ۳۴۰).

برای نمونه سخن عمروعاص به امام (ع) است که گفت: «يَا حَسَنُ! زَعَمْتَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِكَ وَبَأَبِيكَ، فَقَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ إِقَامَ مُعَاوِيَةَ فَجَعَلَهُ رِسَالاً بَعْدَ مِثْلِهِ؟» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۱۰۲). (ترجمه) «ای حسن! گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت برپا می‌ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف، قوی و بعد از خفا، آشکار نمود؟»

مغلطه‌ی این سخن آن است که اگر معاویه قدرتمند باشد، دین با اهل بیت (ع) کامل نمی‌شود. معاویه قدرتمند است. پس دین با اهل بیت (ع) کامل نیست. خطای مغالطه با دلیل نامربوط این است که اگر کسی قدرتمند شود، دین با اشخاص دیگر کامل نمی‌شود؛ زیرا پایدار بودن دین اسلام به عوامل متعددی از جمله فرازمانی بودن دین اسلام، معقول بودن و مطابقت داشتن با فطرت انسان، عنایت داشتن به روح و جسم بر اساس مصالح بشر، وضع قوانین بر اساس شناخت آدمی، هدایتگر بودن اسلام، پاسخگوی نیازهای انسان تا پایان دنیا و... مربوط می‌شود.

در افشای این مغالطه امام (ع) فرمودند: «أَنْ لَأَهْلَ النَّارِ عَلَامَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا: الْحَادَاثَاتُ لِلَّهِ وَمُؤَالَاتُ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ، وَاللَّهُ! إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَرْتَبْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يَشْكُ فِي اللَّهِ سَاعَةً وَلَا طَرْفَةَ عَيْنٍ فَأَيَّاكَ وَالْهَجْمَ عَلَيَّ! فَإِنِّي مَنْ قَدْ عَرَفْتَ لَيْسَ بِضَعِيفِ الْعُمَرَةِ وَإِنِّي مِنْ قُرَيْشٍ كَوَاسِطَةِ الْقِلَادَةِ يُعْرِفُ حَسْبِي وَلَا أَدْعِي لِغَيْرِ أَبِي وَأَنْتَ مَنْ تَعْلَمُ وَيَعْلَمُ النَّاسُ تَحَاكَمْتُ فِيكَ رَجُلًا قُرَيْشِيًّا فَغَلَبَ عَلَيْكَ جَزَارُهَا أَلَا مَهُمُّ حَسَباً وَأَعْظَمُهُمْ لَوْماً فَأَيَّاكَ عَن! فَإِنَّكَ رَجَسٌ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجَسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً فَأَفْحَمَ عَمْرُوَ وَانْصَرَفَ كَثِيباً» (همان: ۱۰۲-۱۰۳). (ترجمه) «اهل آتش نشانه‌هایی دارند، که بدان شناخته می‌شوند: انکار اولیاء الهی و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا! تو می‌دانی که علی (ع) یک لحظه و یک چشم بر هم زدن در دین شک نکرده و در خداوند تردید ننموده است... بر حذر باش! که از هجوم حمله بر من چرا که می‌دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم، ... من در میان قریش مانند نخ وسط گردنبند هستم خاندانم شناخته شده و جز به پدرم منسوب نمی‌گردم و تو کسی هستی که خود می‌دانی و مردم نیز بدان آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان اختلاف کردند، (بخاطر زنا کردن مادرش با چند نفر) و بدترین آنان یعنی کسی که نسبتش پست‌تر، ملامت شونده‌تر از بقیه بود پیروز شد و تو فرزند او نامیده شدی. پس از من بر حذر باش! چرا که تو پلید و ما خاندان پاک و پاکیزه‌ای هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور ساخت و پاکیزه‌مان گردانید. عمر که این پاسخ‌ها را شنید قادر به پاسخگویی نشد و ناراحت و خشمگین باز گشت.»

حضرت نشانه‌های اهل آتش؛ یعنی افرادی که دیندار نیستند را توصیف می‌کند و در این عبارات نه تنها طرفداران معاویه

را برپاکنندگان دین نمی‌داند؛ بلکه آنها را اهل آتش می‌داند و انکار اولیای الهی؛ یعنی پیامبر اسلام، امام علی (ع)، امام حسن (ع) و دوستی با دشمنان خدا؛ یعنی معاویه را به تصویر می‌کشد. در ادامه و در افشای مغالطه عمروعاص اظهار می‌کند که علی (ع) یک لحظه در دین و خداوند شک نکرده؛ لذا مفاهمه پایدار بودن دین به دست اولیای الهی به عنوان یکی از دلیل‌های پایداری دین اسلام با کنش اظهاری به خوبی صورت گرفته است. سپس با کنش عاطفی تمجید، به ذکر ویژگی‌های خود و خاندانش می‌پردازد و با تشبیه خود به نخ وسط گردن‌بند وجود خویش را باعث استحکام دین اسلام می‌داند. و برای تایید سخن خویش با استناد به قرآن در حیطه‌ی کنش گفت اظهاری و با عبارت «فَإِنَّكَ رَجَسٌ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ» که بینامتنیت با آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (الأحزاب: ۳۳) دارد، بیان می‌کند که خداوند ما را از پلیدی دور ساخته است و در مقابل با کنش عاطفی هجو به پلید بودن عمرو بن عاص اشاره می‌کند چراکه وی فرزند زناست. به بیانی دیگر امام (ع) صفات متضاد دو طرف «الرَّجَسِ وَ الطَّهَارَةِ» را برای مردم اظهار نمود تا مردم با مقایسه، به آسانی تصویر درستی از دو طرف ترسیم و خطای اندیشه عمرو بن عاص به خوبی نمایان شود. واکاوی یک نمونه از مغالطه‌ی دلیل نامربوط بازتاب دهنده‌ی کنش گفت‌های اظهاری در پاسخ حضرت، القاگر سخن‌وری با برهان قاطع برگرفته از کلام قرآن و اسلوب جدال احسن است. همچنین تمجید امام مجتبی (ع) از خویش و هجو مخاطب در چارچوب کنش گفت عاطفی راهبردهای مثبت آگاه نمودن مخاطبان از غرض‌ورزی‌های مخالفان امام (ع) و حفظ وجه خویش در برابر آنان را در پی دارد.

۸.۳. مغالطه دروغ

دروغ را می‌توان به عنوان یک مغالطه و از لغزش‌گاه‌های اندیشه دانست. اهمیت خاص این مغالطه از آن جهت است که بر خلاف مغالطات دیگر قابل تشخیص نیست و با اصول عقلی و قوانین منطقی نمی‌توان از ظاهر یک سخن به عدم مطابقت آن با واقع پی برد (خندان، ۱۳۸۸: ۹۰-۹۱).

به عنوان نمونه عتبه بن ابی سفیان از یاران معاویه خطاب به امام (ع) گفت: «يَا حَسَنُ! إِنَّ أَبَاكَ كَانَ شَرَّ قُرَيْشٍ لِقُرَيْشٍ، أَقْطَعَهُ لَأَرْحَامَهَا وَأَسْفَكَهُ لِدِمَائِهَا وَإِنَّكَ لَمِنْ قَتَلَةِ عُثْمَانَ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۷۲). (ترجمه) «ای حسن! پدرت بدترین خلق خدا بر روی زمین است، لذا این همه خونها را بر روی زمین ریخت، که سرآمد آنها خون عثمان مظلوم بود.» استدلال فوق از نظر صوری و رعایت قواعد استنتاج صحیح است؛ اما مقدمه اول «إِنَّ أَبَاكَ كَانَ شَرَّ قُرَيْشٍ لِقُرَيْشٍ» دروغ و غیر مطابق با واقع و به این ترتیب، نادرستی این مقدمه موجب نادرستی و عدم اعتبار کل استدلال می‌شود و مغالطه‌گر به دروغ مدعی گزاره نادرستی می‌شود که در فرایند استدلال خود از آن گزاره استفاده و بی تردید نتیجه‌ای که از این استدلال اخذ می‌شود «أَقْطَعَهُ لَأَرْحَامَهَا... وَإِنَّكَ لَمِنْ قَتَلَةِ عُثْمَانَ» نیز نادرست خواهد بود و مخاطبانی که به درستی گزاره اول اعتماد کرده‌اند، در صحت نتیجه تردید نخواهند کرد. امام (ع) در افشای این مغالطه دروغ، از کنش اظهاری استفاده کرده و با بیان واقعیت درباره‌ی پدر بزرگوار خویش امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «فَوَاللَّهِ مَا حَقَّرَ مَرْحُومًا وَلَا قَتَلَ مَظْلُومًا» (همان: ۸۳). (ترجمه) «به خدا سوگند! نه فرد مرحومی را حقیر ساخته و نه مظلومی را به قتل رساند.»

از آنجا که عتبه ادعایی دروغ را بیان کرده و موجب تردید در اصل واقعیت‌نمایی گشته، بافت موقعیت ایجاب می‌کند که امام (ع) از کنش اظهاری «قسم»، «که در تاکید کلام، عالی‌ترین مراتب تاکید را دارد» (الطباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۲۵)

بهره ببرد تا مخاطبان با پی بردن به عظمت موضوع در مفاد آن بیشتر دقت کنند. امام (ع) در این پاره‌گفتار موضع دفاعی خود درباره‌ی امام علی (ع) را با کارگفت اظهارنمایی می‌کند که بطلان مغالطه را در پی دارد.

نمونه دیگر از امام سجاد (ع) نقل شده هنگامیکه امام مجتبی (ع) تصمیم گرفت با معاویه صلح کند، معاویه در بالای منبر اینگونه سخن گفت: «هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، رَأَيْتُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ يَرَ نَفْسُهُ لَهَا أَهْلًا وَقَدْ أَتَانَا لِيُبَايِعَ» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۲: ۱۵۱). (ترجمه) «این حسن پسر علی است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی‌داند و آمده است تا با اختیار صلح کند.»

مقدمه اول «رَأَيْتُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ يَرَ نَفْسُهُ لَهَا أَهْلًا» غیر مطابق با واقع است و باعث عدم اعتبار کل استدلال و در نتیجه باعث نادرستی نتیجه «قَدْ أَتَانَا لِيُبَايِعَ» نیز شده است.

امام (ع) فرمودند: «كَذَبَ دَعْوَاهُ وَإِنِّي أَوَّلِي النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ... وَلَوْ وَجَدْتُ عَلَيْكَ أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ» (همان: ۱۵۵). (ترجمه) «اما معاویه دروغ می‌گوید، سوگند به خدا! که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم،... و اگر یارانی داشتم که من را از تورهایی می‌دادند با تو بیعت نمی‌کردم.» منظور از «كَذَبَ دَعْوَاهُ»، ورود گفتار به کنش اظهارنهی و تکیه بر مرحله بعد از آن؛ یعنی آماده کردن ذهن مخاطب برای توجه به سمت واقعیت و پذیرش کذب ادعای معاویه است. سپس موضع دفاعی خود را درباره ادعای «عدم شایستگی خلافت» با عبارت «إِنِّي أَوَّلِي النَّاسِ بِالنَّاسِ» ابراز می‌کند و با آوردن افعَل تَفْصِيل «أَوَّلِي» نه تنها خود را شایسته‌ی امر خلافت بلکه برترین مردم در این امر می‌داند که ظاهر سخن دارای کنش عاطفی و نشان دادن شایستگی حضرت درباره امر خلافت است ولی قصد ایشان از تعریف خویش ابراز احساسات از جهان خارج و کنش عاطفی نیست؛ بلکه استدلال و ادله آوردن برای نقض مغالطه معاویه و دارای کنش اظهارنهی است. در ادامه با آوردن پشتوانه «فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ» حقیقت امر را به زبان پیامبر (ص) در حمایت از برهان خویش بیان و در کنش اظهارنهی گفته را تأیید می‌کند. و در ادامه با بیان واقعیت درباره بیعت خود با معاویه در چارچوب کنش اظهارنهی «وَلَوْ وَجَدْتُ عَلَيْكَ أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ» علت قبول بیعت را نبودن یاران می‌داند، نه عدم شایستگی اهل بیت (ع) و با کنش اظهارنهی تعلیل به نقض مغالطه می‌پردازد. در این محور دو شاهد مثال مغالطه‌ی دروغ مورد بررسی قرار گرفت که این مغالطه بازتاب دهنده‌ی کنش اظهارنهی استدلالی برای دفاع از حقانیت امام (ع) پیرامون قتل عثمان و واقعیت برتری خویش در خلافت است. این اسلوب ضمن نقض مغالطه‌ی دروغ، رویکرد آگاه ساختن مخاطبان از کارشکنی‌های معاویه و اصحابش را به دنبال دارد.

نتیجه‌گیری

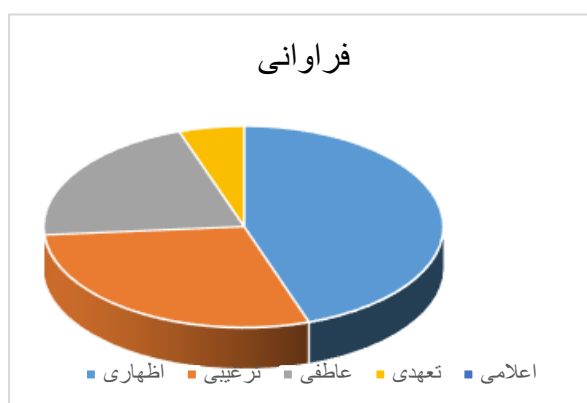
بازیابی ۱۴ شاهد مستند مستخرج از خطبه‌ها و مناظره‌های بازتابیده در کتاب‌های «بحارالانوار»، «صحیفه الحسن» و «المناقب آل ابی طالب» نشان داد که مخالفان با تکیه بر مغالطه‌های مذکور در پی هیجانی کردن فضای جامعه بوده‌اند تا از این راه با به هم ریختن موازنه‌ی عقلانیت در جامعه، به صورت غیر مستقیم خطای در تصمیم‌گیری را در اندیشه‌ی مخاطبان پیرامون پیام‌های دینی و خلافت به حق ائمه (ع) ایجاد کنند. در مقابل حضرت در جدال احسن خویش با کاربست انواع کنش‌های گفتاری، لغزش‌های فکری و استدلال‌های نامعتبر مخالفان را پاسخ می‌دهد؛ بنابراین کنش‌های گفتاری چون در بردارنده اعمالی است که پاره‌گفتارها در قالب استدلال، ترغیب، تعهد و بیان احساس انجام می‌دهند، امام

مجتبی (ع) نیز به عنوان راهبردی مستدل، با کاربرست کنش‌گفت‌ها خطای ذهنی مغالط را افشا می‌کند. دیگر اینکه در کلام حضرت انباشتگی کنش‌های گفتاری مانند قرار گرفتن کلام در طبقه‌ای از کنش‌گفتاری سرل از خلال کنشی دیگر، در نقض مغالطه دیده می‌شود و کنش گفتاری مشخص و یکنواختی برای پاسخ به مغالطه‌ها وجود ندارد. این مهم نمایانگر بافت‌های موقعیتی متنوع ایجاد مغالطه است که باعث اتخاذ کنش‌های گفتاری مختلف صاحب کلام در نقض مغالطه شده و در نتیجه مغالطه‌ها بازتاب دهنده‌ی کنش‌گفت‌ها می‌باشند. همچنین تنوع کنش‌های گفتاری در پاسخ به مغالطه‌ها ضمن اثبات مهارت صاحب کلام در سخنوری باعث جلب توجه بیشتر مغالط و بهتر سوق دادن وی به سوی هدف مورد نظر که نقض مغالطه است، می‌باشد. در مجموع ۳۸ کنش‌گفت یافت شده و با توجه به اینکه کنش‌های اظهاری به تعداد ۱۷ و کنش‌های ترغیبی به تعداد ۱۱، از بسامد بالاتری برخوردار است، می‌توان رویکرد حضرت در رد مغالطه‌ها را، رویکرد نصیحت‌گرایانه و تحدی‌گرایانه تلقی کرد. از کنش‌های عاطفی با بسامد ۸، چنین بر می‌آید که مدح ایشان و در مقابل هجو معاویه و مخالفان به علت محدودیت‌هایی ایجاد شده از سوی معاندان بوده که باعث دوری ایشان از مردم و مشکلاتی برای جامعه بوده است؛ از این‌رو اتخاذ کارگفت‌های عاطفی رویکرد مصلحتی حضرت در نقض مغالطه‌ها را بازتاب می‌دهد.

وجود انگشت‌شمار کنش‌های تعهدی در سخنان حضرت نشان می‌دهد، سعادت و رهنمونی بشر که از اهداف اساسی در گفتمان‌های امام مجتبی (ع) است با برهان‌های قرآنی و توان نقض مغالطه از جانب امام (ع) در خطابه‌ها برجسته است، در نتیجه، این ساختار گویند، کنش‌های تعهدی با بسامد بالا را نمی‌طلبد. همچنین عدم کنش گفتاری اعلان وضعیت جدید، محکومیت دولت معاویه و یارانش پیرامون مسئله‌ی صلح را در گستره‌ی زمانی تاریخ ماندگار می‌سازد.

جدول ذیل نمایش موارد فوق را با اعداد ترسیم می‌سازد:

کنش مغالطه	کنش اظهاری	کنش ترغیبی	کنش عاطفی	کنش تعهدی	کنش اعلامی
پارازیت	۲	۱	۱	۰	۰
ارزیابی یک‌طرفه	۱	۱	۲	۰	۰
توهین	۲	۳	۲	۰	۰
سؤال مرکب	۴	۲	۰	۰	۰
تله‌گذاری	۳	۳	۰	۱	۰
تطمیع	۰	۱	۱	۱	۰
دلیل نامربوط	۲	۰	۲	۰	۰
دروغ	۳	۰	۰	۰	۰



پی‌نوشت‌ها

1. Discourse Analysis
2. Sociolinguistics
3. Sociology of language
4. John Searle
5. Linguistic action
6. Austin
7. Grice
8. Applicationology
9. Declarative action
10. Incentive action
11. Commitment action
12. Emotional action
13. Declarative action
14. Parasite

۱۵- با توجه به آیه ۱۲۵ سوره نحل (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) و آیه ۴۶ سوره عنکبوت (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) جدال احسن، شیوه‌ای است که در آیات قرآن آمده است و هدف آن روشن شدن حقیقت با رعایت مسایل اخلاقی و استناد به منابع علمی همچون قرآن و سنت است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آشوب، ابن شهر، (۱۳۹۷). المناقب آل أبي طالب، قم: علامه، ج ۴.
۳. آقاگل‌زاده، فردوس، (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- انوار، عبدالله، (۱۳۷۵). تعلیقه بر اساس الإقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: نشر مرکز.
۵. ابن سینا، حسین، (۱۴۰۳ق). الإشارات والتنبيهات. الجزء الأول فی علم المنطق مع الشرح الطوسي وشرح الرازي. قم: دفتر نشر الکاتب.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق). لسان العرب، ج ۱. الطبعة الثالثة. بیروت: دار صادر.
۷. اقبالی، عباس، علی نجفی ایوکی، راضیه نظری، (۱۳۹۶). «تحلیل گفتمان در سروده‌های بانیه «مصعب العبدی» و هائیه «أبوفراس الحمدانی» با تکیه بر نظریه کنش گفتار»، مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی- پژوهشی)، شماره

هفدهم، صص ۲۷-۵۵. doi: 10.22067/jall.v8i17.57238

۸. خندان، علی اصغر، (۱۳۸۸). *مغالطات*، چاپ پنجم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
 ۹. خوانساری، محمد، (۱۳۸۳). *منطق صوری*، ج ۱ و ۲. چاپ بیست و ششم، تهران: آگاه.
 ۱۰. زمخشری، أبو القاسم محمود بن عمر بن أحمد، (۱۹۷۹). *أساس البلاغة*، ج ۱. بیروت: دار الصادر.
 ۱۱. السيوطي، عبدالرحمن بن أبي بكر جلال الدين، (۱۹۷۴). *الإتقان في علوم القرآن*، ج ۲ و ۳. مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
 ۱۲. الشهري، عبدالهادي بن ظافر، (۲۰۰۴). *إستراتيجيات الخطاب*، مقاربة لغوية تداولية، بيروت-لبنان: دار الكتب الجديد المتحدة.
 ۱۳. صليبيا، جميل، (۱۳۹۳). *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
 ۱۴. طالبی، انسیه، عباس طالبزاده شوشتری، احمد رضا حیدریان شهری، (۱۳۹۶). «بررسی خطبه‌های جنگ امام علی (ع) بر اساس نظریه کنش گفتاری»، *مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی- پژوهشی)*، شماره شانزدهم، صص ۲۰۲-۱۶۲. doi: 10.22067/jall.v10i18.73373
 ۱۵. الطباطبائي، محمد حسين، (۱۳۷۲). *الميزان في تفسير القرآن*، ج ۱، ۱۵ و ۲۰. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
 ۱۶. عباس، حسن، (۱۳۸۳). *النحو الوافي*، ج ۳. تهران: ناصر خسرو.
 ۱۷. عكاشة، محمود، (۲۰۰۵). *لغة الخطاب السياسي، دراسة لغوية تطبيقية في ضوء نظرية الاتصال*، مصر: دار النشر الجامعات.
 ۱۸. _____، (۲۰۱۶م). *تحليل الأفعال الإنجازية في الخطاب السياسي*، القاهرة: دار النشر للجامعات.
 ۱۹. قیومی اصفهانی، جواد، (۱۳۷۵/ق ۵۰-۳). *صحيفة الحسن عليه السلام*، ج ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲۰. کوک، گای، (۱۳۸۸). *زبان‌شناسی کاربردی*، مترجمان: مصطفی حسرتی، فریبا غضنفری و عامر غیطوری، کرمانشاه: انتشارات دانشگاه رازی کرمانشاه.
 ۲۱. المجلسي، الشيخ محمد باقر بن محمد تقي، (۱۴۰۳ه.ق)، *بحار الأنوار*، ج ۱۰، ۴۲، ۴۴ و ۷۲. تهران: مؤسسة الوفاء.
 ۲۲. الميداني الدمشقي، عبدالرحمن بن حسن حبنكة، (۱۹۹۶). *البلاغة العربية*، ج ۱. بيروت: دار الشامية.
 ۲۳. نبویان، محمود، (۱۳۸۵). «مغالطات»، *معرفت فلسفی*، سال سوم، شماره سوم، صص ۱۵۶-۱۰۹.
 ۲۴. یول، جورج، (۱۳۸۵). *کاربردشناسی زبان*، ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی، منوچهر توانگر، چاپ سوم. تهران: سمت.
25. Searl. John R (1969). *Speech Act: an Essay in the philosophy of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.

References

- Holy Quran*. [In Arabic].
- Abbas, H. (2004). *Al-Nahw al-Wafi*. Vol. 3. Tehran: Nasir Khosrow. [In Arabic].
- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical Discourse Analysis*. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian].
- Akkasha, M. (2005). *The Language of Political Discourse: An Applied Linguistic Study in Light of Communication Theory*. Egypt: University Publishing House. [In Arabic].
- Akkasha, M. (2016). *Analysis of Performative Verbs in Political Discourse*. Cairo: University Publishing House. [In Arabic].
- Al-Maidani Al-Dimashqi, A. A. B. H. H. (1996). *Al-Balagha al-Arabiyya*. Vol. 1. Beirut: Al-Shamiyya House, [In Arabic].
- Al-Majlisi, S. M. B. I. M. T. (1983). *Bihar al-Anwar*. Vols. 10, 42, 44 & 72. Tehran: Al-Vafa Foundation, [In Arabic].
- Al-Shahri, A. (2004). *Discourse Strategies: A Linguistic-Pragmatic Approach*. Beirut: United New Books House. [In Arabic].

- Al-Suyuti, A. (1974). *Al-Itqan fi Ulum al-Quran*. Vols. 2 & 3. Egypt: The Egyptian General Book Organization, [In Arabic].
- Al-Tabatabai, M. H. (1993). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Vols. 1, 15 & 20. Qom: Ismailian Foundation, [In Arabic].
- Anvar, A. (1996). *Commentary on the Basis of al-Eqtebas, by Khaje Nasir al-Din Tusi*. Tehran: Markaz Publishing, [In Persian].
- Ashub, I. S. (2018). *Manaqib Al Abi Talib*. Vol. 4. Qom: Allameh, [In Arabic].
- Cook, G. (2009). *Applied Linguistics*. Translators: Mustafa Hasrati, Fariba Ghazanfari & Amer Ghaitouri. Kermanshah: Razi University Press. [In Persian].
- Eghbali, A., Najafi Evaki, A., & Nazari, R. (2017). "Discourse Analysis in the Poems of Baia "Musab Al-Abdi" and Haiyeh "Abu Firas al-Hamdani" Based on the Speech Act Theory". *Journal of Arabic Language and Literature*. 17, 27-55. [In Persian]. doi: 10.22067/jall.v8i17.57238
- Ibn Manzur, M. I. M. (1994). *Lisan al-Arab*. Vol. 1. 3rd Edition, Beirut: Dar Sader, [In Arabic].
- Ibn Sina, H. (1983). *Al-Isharat wa al-Tanbihat*. Vol. 1. Qom: Dar al-Kateb. [In Arabic].
- Khandan, A. A. (2009). *Fallacies (Mughalataat)*. 5th Edition. Qom: Bustan Ketab Institute. [In Persian].
- Khansari, M. (2004). *Formal Logic*. Vols. 1 & 2. 26th Edition. Tehran: Agah. [In Persian].
- Nabavian, M. (2006). "Fallacies (Mughālatāt)". *Ma'refat-e Falsafi (Philosophical Knowledge)*. 3(3), 109-156. [In Persian].
- Qayoumi Isfahani, J. (1996). *Sahifat al-Hasan (A.S.)*. Vol. 1. Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
- Saliba, J. (2014). *Philosophical Dictionary*. Translated by Manouchehr Sanei Darrehbidi, 4th Edition. Tehran: Hekmat Publishing Institute. [In Persian].
- Searle, J. R. (1969). *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Talebi, A., Talebzadeh Shoushtari, A., & Heidarian Shahri, A. R. (2017). "A Study of Imam Ali's (AS) War Sermons Based on the Speech Act Theory". *Journal of Arabic Language and Literature*. 16, 162-202. [In Persian]. doi: 10.22067/jall.v10i18.73373.
- Yule, G. (2006). *Pragmatics*. Translators: Mohammad Amouzadeh Mahdiyeji & Manouchehr Tavangar, 3rd Edition. Tehran: SAMT. [In Persian].
- Zamakhshri, A. (1979). *Asas al-Balagha*. , Vol. 1. Beirut: Dar al-Sader. [In Arabic].